

# عرفان و آزادی

- نریانه حقیقی -

در اتاق پنجدری که پدر بزرگم روزهای شرجی و تب‌زده تابستان‌های مازندران را به قیلوله نیروز کوتاه می‌گرد تصویرری قرار داشت که گذر زمان رنگ و رو از آن پرانده بود، از آن دست نقاشی‌هایی که نظیرش در خانه ایرانی‌ها بسیار یافت می‌شود؛ یک پیر عرفانی شوریده سر با سه تازی در دست و اناری در پیش. پدر بزرگ می‌گفت انار نماد عرفان است. وقتی از او چراییش را پرسیدم گفت: "از اهلش باید پرسید، زبان عرفان همه راز و رمز است. اما شنیده‌ام انار میوه حقیقت است. اگر به راز آن پی بری معمای هستی بر تو گشوده خواهد شد."

پاسخش هر چند پر قوی بر جهل من نیفکند این حسن را داشت که کام مرل برای حل این معما عطشاً کند. بگذارد پیش از آنکه به تفسیر این نماد پردازیم ببینیم تعبیر عرفان از هستی چیست. اصل نخستین جهان بینی عرفانی می‌گوید جهانی که ما ساکنانش هستیم از هیچ به وجود نیامده است زیرا از عدم جز عدم نرآید. بنابراین "چیزی" در کار بوده است که جهان از بطن او فرابالیده. این گوهر آغازین، این وجود ازلی را هر چه می‌خواهید بنامید؛ خدا (مربک از خود و آء خود آمده)، آفریدگار، خالق... در اصطلاح عرفا اغلب از آن به نام "وجود محض" یاد می‌شود. اکثر بخواهیم از واژگان سبملیک عرفا سود بجوئیم و واقعه عظیم آفرینش را به زبان شاعرانه آنان بیان کنیم باید بگوئیم که آفریننده جهان در همه عظمت و قدرت خویش، سر نشین تنهای سفینه هستی بود. پس شاهدی بر حضور خویش نمانگرد و گیتی آینه‌ای شد که او خود را در آن بیند. ترجمان این سخن چنین است:

نخست آنکه وجود امری واجب است زیرا جهان مادی نمی‌توانسته است از عدم به هستی درآید. ثانیاً سازه‌های جهان مادی (مصالح و عناصر سازنده جهان) لاجرم از بطن همین "وجود" برآمده‌اند. زیرا در غیر این صورت می‌بایست به وجود دیگری قائل شویم و این اصل در جهان بینی عرفانی اهمیت تام دارد به دلیل آنکه عرفان از این استدلال استنتاج خواهد کرد که همه پدیدارهای هستی پاره‌های یک پیکر واحدند. به عبارت دیگر عناصر بنیادین جهان مادی در اصل همه اجزاء وجود اویند.

ثالثاً از ترکیب عناصر بنیادین، هیئت‌ها و پدیده‌ها پابه عرصه وجود نهادند و همه این مظاهر از جامد و مایع و جانور و نبات در بطن خود وجودی یگانه و مشترک دارند. بنابراین روند آفرینش

از آغاز، روند گذار از وحدت به کثرت ( واحد به کثیر) بوده است و به رغم یگی بودن وجود، ماهیت‌ها و تشخیص‌های بی‌شمار در پهنه گیتی پراکندند.

بنابراین بیش‌گونگی ( کثرت‌گرایی) عمده‌ترین‌گرایش است که در روند پیدایش هستی وجود داشته است و در یک جمله، کثرت مضمون اصلی حیات است. پرسمان دیگری که ذهن عرفا را بخود مشغول داشته است این است که هدف غائی آفرینش از این بیش‌گونگی چه بوده است زیرا نزد عرفا این پیش‌فرض که گیتی در مسیر تکاملی خود به سوی هدفی من‌پیموید و از این آفرینش سترگ بی‌شک و صدی در کار بوده است بدیهی است. برای پاسخ به این پرسش لازم است جهان را یکبار از بعد کثرت‌گراییانه‌اش مشاهده کنیم. امروزه به بسیاری علوم می‌دانیم که کثرت به‌مثابه یک پروسه، ادوار گوناگونی از تکامل را پشت سر گذاشته است

۱- فاز تکثیر عناصر

نخست از ترکیب ذرات بنیادی، عناصر و از ترکیب عناصر هسته‌های بنیادین (مولکول‌ها) پا به عرصه گیتی گذاشتند و در آزمایشگاه بزرگ طبیعت باهم در آمیختند.

۲- فاز تکثیر تک‌یاخته‌ای‌ها

در این مرحله، کثرت دامنه وسیعتری یافت، ماده خودگردان و خودزاستد و این آغاز پیدایش حیات در طبیعت بود. تک‌یاخته‌ها به تکثیر خود پرداختند و کثرت از طریق نوعی زایش، جهشی شگرف و بی‌سابقه یافت.

۳- فاز تکثیر اندام‌واره‌ها

ماده بازم به سازماندهی خود پرداخت و از همکاری و ترکیب تک‌یاخته‌های گوناگون باهم، اندام‌واره‌ها (موجودات برسرولی) به‌منصه ظهور رسیدند در این مرحله جان‌نور و گیاه بر عرصه خاک پدیدار شدند و تکثیر از طریق آیزایش به پیچیده‌ترین حد کیفی خود رسید. در فاز اول می‌بینیم که به‌رغم امکان چشمگیری که در ساخته شدن عناصر جدید از طریق ترکیب ذرات بنیادین با یکدیگر وجود دارد عمل تکثیر پس از مدت زمانی خواه ناخواه به مرحله اشباع خواهد رسید و به‌حد خود خواهد انجامید زیرا شمار این ذرات بی‌تهایت نیست که از آن تکثیری بی‌تهایت صورت بندد اما جوهر شعورمند گیتی از خلق باز نمی‌آیند و ناگاه ترکیبی پدیدار می‌شود که خودزا و خودگردان است و خود بطور مستقل قادر به تکثیر وجود خویش. اکنون می‌توانیم از مفهوم حیات به‌گونه‌ای که در سیاره خود می‌شناسیم سخن بگوییم. آمیب‌ها و تک‌یاخته‌ای‌ها برای تکثیر رسته و نژادی که به آن تعلق دارند قادرند خود را به دو بخش مجزا قسمت

کنند و تمامی مشخصات و اطلاعات ژنتیکی و زیستی خود را عمیاً به نیمه جدید انتقال دهند. این دو نیمه که اکنون هر یک واحدی مستقل و کاملند باز هم قادر به تقسیم خود به دو واحد جدیدند. و این سان، تکثیر به گونه‌ای تصاعدی ادامه خواهد یافت.

در فاز سوم به مرحله باز هم شگفت‌تر و پیچیده‌تر تکثیر بر می‌خوریم. این بار یاخته‌ها (تک سلولی) برای تحکیم هر چه بیشتر امکان بقا دست به سازماندگی خود می‌زنند، گردهم می‌آیند و سیستم جدیدی را بنیان می‌گذارند. برای نخستین بار، اندام به وجود می‌آید و هر ارگانی و وظیفه خاصی را به عهده می‌گیرد. یک بخش از اندام، به جذب غذا می‌پردازد؛ دهان و دندان شکل می‌گیرد. یک بخش وظیفه حرکت و انتقال پیگرو را به عهده دارد؛ پاها به وجود می‌آیند و یک بخش تغاله غذایی جذب شده را دفع می‌کند. تک یاخته‌ها به گونه‌ای غریزی در می‌یابند در یک همزیستی سازمان یافته جمعی شانس بیشتری برای بقا خواهند داشت. در اندام واره‌ها، تکثیر همچون تک سلولی‌ها به تنهایی انجام نمی‌شود بلکه با مشارکت دو فرد (نر و ماده) است که فرد سوم موجود می‌شود. این نحوه تکثیر از آن رو جالب توجه است که موجود سوم دیگر مانند آمیب‌ها تنها مشخصات ژنتیکی واحد نخستین را به ارث نمی‌برد بلکه از مجموع اطلاعات ژنتیکی هر دو فرد والد برخوردار می‌شود. بنا بر این فرد سوم وارث مشخصات ژنتیکی ای می‌گردد که وراثت او ست و با هر یک از واحدهای والد تفاوت می‌کند. بنا بر این همانگونه که هیچ در کس نیستند که یک اثر انگشت مشابه داشته باشند، هیچ دو فروری وجود ندارند که به لحاظ هویت تشابه مطلق داشته باشند.

هنگامی که دوباره روند تکاملی بالا را از نظر می‌گذاریم در می‌یابیم که پیچیده‌ترین فرآورد این تکامل یعنی نژاد انسانی دیگر محصول یک تکثیر نسخه بردارانه و فتوکپی و ارانه همچون تک یاخته‌ها نیست. در جامعه انسانی است که تکثیر کمّی به تکثیر کیفی مبدل می‌شود و این اوج تکاملی است که ماده را از ذرات بی‌جان به موجود خود آگاه بدل کرد. طبیعت را سران برده است که به ترکیب چند عنصر ساده اشتقاق کند بلکه هدف او از کثرت، کثرت در همه ابعاد و تا سر حد توان و کجایش بوده است. وقتی می‌اندیشیم که کهکشان راه شیری با میلیاردها ستاره و سیاره اش در همین لحظه که این سطور را از نظر می‌گذارید چه پروسه عظیمی از کثرت را تجربه می‌کند باید بیاد بیاوریم که همه این مظاهر بی‌شمار و نامتناهی تنها از یک وجود واحد فیضان یافته‌اند. خلاصه کنیم: جامعه انسانی بخشی از طبیعت است، در آن تردید نیست. انسان به رسته پستانداران تعلق دارد و چنان که رفت در این رسته، عمل زایش با همکاری یک جنس انجام می‌گیرد و محصول آن موجودی است که شاخص‌های وراثتی اش ترکیبی از مشخصات ژنتیکی آن دو است، نه المثنای مادر است نه پدر.

بلکه فردی است با هویتی ویژه. بنابراین در یک جامعه فی‌المثل ۶۰ میلیون همچون جامعه ایران، ۶۰ میلیون فرد با ۶۰ میلیون هویت ویژه و منحصر به خود زندگی می‌کنند، با تقابلات، سلاطین، احساسات، تفکر و ادراکات انسانی مخصوص به خود. یک جامعه و ۶۰ میلیون کیفیت، یک وجود و ۶۰ میلیون شکل. جامعه انسانی همانگونه که فرد ساز است فرد پرور نیز هست. فرد پروری در جوامع انسانی نه به حکم حزد و منطق بلکه در اصل به حکم عزیزه است که صورت می‌بندد و والدین به پرورش کودک همت می‌کنند، پول، وقت و زحمات فراوان صرف می‌شود تا لطف زبان بیاموزد، از دانش و هنر بهره‌مند شود تا هویت و فردیتش قوام پذیرد. گمان می‌کنم اکنون این ادعا پذیرفتنی باشد اگر بگوییم: "آزادی ضرورت جامعه انسانی است." زیرا اکثر این اراده و هدف طبیعت بوده باشد که انسان کثیرالشکل و کثیرالنفس باشد پس آزادی ضرورتی خواهد بود برای تحقق این کثرت. بلکه باید گفت آزادی تضمینی است بر تجلی و شکوفایی نفس آدمی. و از آنجا که در عرفان، آدمی مهبط و تجلی‌گاه خداوند است می‌توان گفت که این گوهر الهی است که در جسم آدمی روبرو به تکامل و شکوفایی دارد و هرگونه ممانعتی که در این راستا انجام گیرد سبب است با اراده الهی. ادیان که خود را معجزی اراده خداوند در زمین می‌شمارند خواه ناخواه می‌بایست صامی این آزادی باشند و شکفتن آنکه در تاریخ جوامع انسانی بسیار پیش آمده است که ادیان با سرسختی همچون سری در برابر این اراده قرار گرفته‌اند. نمونه بسیار است: موبدان زرتشتی در عهد ساسانیان، ارباب کلیسا در قرون وسطای اروپا، خلفای اموی و عباسی در عهد اسلام... در قرن حاضر، ایدئولوژی‌های به ظاهر انسان‌گرایانه همچون کمونیسم باز در برابر این اراده قرار گرفتند و آزادی را به بهانه مبارزه با انحرافات بورژوازی سرکوب کردند و با دست‌یازیدن به اقداماتی چون همسکلی کردن لباس، تربیت اطفال در مهدهای دولتی (به جای پرورش هنر در خانواده) به جهت محور فردیت و القاء جمع‌گرایی، از میان برداشتن تنوع فکری و فلسفی و رواج اطاعت و تبعیت از حزب و ایدئولوژی واحد، مبارزه با تفکر اصالت فرد و کوشش در القای تفکر اصالت جمع به مبارزه با مظاهری پرداختند که در زرفترین غرایز آدمی جای داشتند. اما این نظام از همان آغاز محکوم به شکست بود. دلیل آن واضح است: گرایش به کثرت اراده، تزلزل ناپذیر طبیعت است و جهان از روز اول با همین هدف خلقت یافته است و عناد با آن چیزی جز سر به سنبلان کوفتن نیست. اکنون شاید خواننده ای که مطلب را تا به اینجا دنبال کرده است خود بتواند دریابد که چرا عرفا، انار را به عنوان نماد جهان بینی خود برگزیدند

انار را که میوه ای واحد است اگر بشکافید ده ها دانه در آن خواهید یافت باز هر یک چون واحدی مستقل با هسته و پوشش مستقل به خود. و این گنایه ای بر خلقت و آفرینش جهان است و یاد آور آنکه گیتی با همه پدیدارهایش خود در اصل از یک مبدأ و از یک سرچشمه واحد برون جوشیده است و دانه های انار هر چند جدا و پراکنده، در اصل جز اجزاء یک پیکر واحد نیستند. جهان ما جهانی کثرت مند است و آن بصورتی که همه و رنگ و روزفته عارف و انارش به بیننده چنین می گوید: "در این کثرت مشتمله نشوید، اصل و منشأ و یک است!"

دوازدهم در سامبر ۹۹